

اصول فقه یا اصول فهم روان‌شناختی؟

Osul-e Fegh'h or the principles for psychological understanding?

از موضوعاتی که اخیراً بیشتر به آن توجه شده، روش‌شناسی تحقیقات اسلامی - روان‌شناختی است. در این زمینه شاید آنچه بیش از همه رواج دارد، چیزی است که از آن به عنوان روش اجتهادی یاد می‌شود و خاستگاه آن دانش فقه است. در این فضا، آنچه در روش‌شناسی بیش از همه به آن توجه می‌شود، معمولاً دانش اصول فقه است. این رویکرد، که بیشتر در میان روان‌شناسان حوزوی طرفدار دارد، معتقد است با کاربرست قواعد اصول فقه، می‌توان گزاره‌های روان‌شناختی را از متون دینی استخراج کرد. اما پرسش این است که آیا اصول فقه ظرفیت استخراج معارف روان‌شناختی متون دینی را دارد؟ و آیا تحقیقات دینی موجود در روان‌شناسی، با کاربرست این دانش به دست آمده‌اند؟

چندی پیش در یکی از مراکز پژوهشی، شاهد دفاع از رساله دکتری در رشته علوم تربیتی، درباره نقش اصول فقه در استنباط مسائل علمی بودم. بخشی از آن به مسائل حجیت پرداخته شده بود و بخشی دیگر به مباحث الفاظ. به‌ویژه در بحث الفاظ، دانشجوی محترم یک مبنا را اخذ کرده و با آوردن نمونه‌هایی از روایات تربیتی، به تطبیق آن پرداخته بود. به عنوان داور، پس از بیان مقدمات و تقدیر و تشکرها، فقط یک پرسش مطرح کردم و آن اینکه با این مباحثی که شما پیش کشیده‌اید چه گزاره‌ای برای نظریه‌پردازی در علوم تربیتی یا روان‌شناسی استخراج می‌شود؟ به طور مشخص، اگر محققانی با مشاهده روایات «قبَلُوا أولادکم...» و مانند آن، به اصل نیاز به محبت یا ابراز آن دست می‌یابند، آیا این یافته، با

کار بست اصول فقه به دست آمده است؟ بحث اوامر در اصول فقه به این می‌پردازد که آیا امر، دلالت بر وجوب دارد یا نه؟ دلالت بر تکرار دارد یا نه؟ دلالت بر فوریت دارد یا نه؟ و مانند آن. آیا با این رویکرد می‌توان نظریه‌پردازی کرد؟ پاسخ منفی است.

گاه گفته می‌شود چه اصراری است که فهم روان‌شناختی متون دینی، سازوکار دیگری می‌طلبد؟ مگر اصول فقه نمی‌تواند نیاز ما را برآورده کند؟ پاسخ این است که اولاً این‌گونه نیست که هیچ‌کدام از موضوعات اصول فقه در تحقیقات غیرفقهی کارایی نداشته باشند. برخی از این مباحث می‌توانند به فهم متون غیرفقهی نیز کمک کنند (شاید بتوان برخی مباحث مفاهیم و ملازمات را از این قسم دانست). اما نکته مهم‌تر اینکه «اصول فقه»، در هر دانشی، متناسب با مقتضیات آن دانش شکل می‌گیرد و در این رهگذر ممکن است اصول فقه در دانش‌های مختلف، گاه با یکدیگر مشترک و گاه متفاوت باشند. هدف اصلی فقه این است که تکلیف عمل مکلفان را مشخص کند. لذا با احکام پنج‌گانه واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام سر و کار دارد و اصول فقه دانشی است که قواعد استنباط این احکام شرعی را مشخص می‌کند و در این قلمرو، انصافاً کارآمد بوده و یکی از اصول فهم بسیار پیشرفته است. اما دانشی مانند روان‌شناسی و حتی دانش‌هایی مانند علوم تربیتی، جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و ... ، با تبیین‌های علمی در قلمرو دانش خود سر و کار دارند (همان‌گونه که مسائل دانش فقه و کلام نیز متفاوت با مسائل دانش فقه است). هدف روان‌شناسی این است که رفتارها، انگیزه‌ها و فرآیندهای روانی انسان را فهم و تبیین کند، نه اینکه مشخص سازد فلان رفتار چه حکمی دارد! خروجی نگاه فقهی به روان‌شناسی صرفاً این است که مثلاً فرزندبوسی واجب است یا مستحب؟ زهد واجب است یا مباح؟ حسادت، حرام است یا مکروه؟ و مانند آن. رویکرد روان‌شناس اسلامی در مراجعه به متون دینی این است که در متن چه مسئله روان‌شناختی مطرح شده و چه راهکارهایی برای آن عرضه شده و چه تبیینی برای آن وجود دارد. مسئله روان‌شناختی می‌تواند مشکلی روان‌شناختی باشد که باید برطرف شود یا مطلوبی روان‌شناختی باشد که باید ایجاد شود یا رشد یابد. به بیان دیگر، روان‌شناس نیازمند

آن است که متغیر وابسته، متغیر مستقل، متغیرهای میانجی یا تعدیلگر و تبیین‌های علمی آنها را بداند. معمولاً مشکل‌ها و مطلوب‌ها یا پیامدهای مثبت و منفی، متغیر وابسته را و راهکارها و عوامل و اسباب، متغیر مستقل یا حتی متغیرهای میانجی و تعدیلگر را نمایندگی می‌کنند. همچنین، مجموعه‌ای از معناشناسی‌ها و مفهوم‌شناسی‌ها به اضافه ویژگی‌های مطرح‌شده در متون راجع به مسئله‌ای خاص، تبیین علمی آن را مشخص می‌کند.

خلاصه سخن اینکه تولید علم در علوم انسانی و نظریه‌پردازی بر اساس منابع اسلامی، با رویکرد فقهی به دست نمی‌آید و باید طرحی نو در انداخت. این کار نیازمند آن است که: ۱. الگوهای متنوع متون دینی شناسایی شود (ساختار محتوایی متون یکسان نیست و تا کنون نزدیک ۲۰ الگو شناسایی شده است)؛ ۲. روش تحلیل و بررسی روان‌شناختی هر کدام به منظور یافتن پاسخ پرسش‌های پیش‌گفته مشخص شود؛ ۳. تعریف عناصر اصلی و موضوعات اسلامی صورت گیرد (مفهوم‌شناسی)؛ ۴. مناسبات میان مسائل و موضوعات مطرح‌شده در متون دینی، کشف شود (الگویابی و الگوسازی)؛ ۵. تبیین‌های علمی مبتنی بر آموزه‌های دینی صورت گیرد. اینها مهم‌ترین مباحث فهم روان‌شناختی متون دینی است که ممکن است همه یا برخی از آنها در یک پژوهش نیاز باشد. نکته بسیار بسیار مهم اینکه فرآیند این نوع از فهم، دو مرحله اساسی دارد: یکی فهم عمومی متن، که برخی از قواعد اصول فقه در آن نقش دارد، و دیگری فهم پیشرفته متن که با رویکردی روان‌شناختی متن را بررسی می‌کند. از این رو می‌توان گفت اولاً اصول فقه، لازم است اما کافی نیست؛ ثانیاً آن دسته از مباحث علم اصول که در فرآیند فهم روان‌شناختی کاربرد دارد، باید بومی دانش روان‌شناسی اسلامی شود. در این صورت، به جای اصول فقه، با چیزی به نام «اصول فهم روان‌شناختی» سر و کار خواهیم داشت. پژوهشکده اخلاق و روان‌شناسی اسلامی، در زمینه فهم روان‌شناختی متون دینی، توفیقاتی داشته و به اصول و روش‌هایی دست یافته که ان‌شاءالله در آینده‌ای نه چندان دور، شاهد انتشار آن خواهیم بود.